در بیان کیفیت

مد و جزر اسلام

تصنیف:

خواجه محمد عبید اللہ بسمل

سنہ ۱۳۲۰

ہجری نبوی

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

از آنجا که این ناله، نالهٔ بسمل است و فریاد فریاد درد دل - اگر به اصول سجع طرازی و سخن پردازی سست بیفتد، نواسنجان بزم شیوا بیانی این صدای قارع صماخ را شیون مرغ چمن گم کرده پندارند نالنده را در نالیدنش معذور دارند. که مویهٔ دل دردمند چون نغمهٔ خاطر خورسند مسرت نیارد.

والسلام فقط

خادم قوم عبید الله بسمل

بسم الله الرحمن الرحیم

مد و جزر اسلام

یاد ایامیکه قلزم تن بطوفان داده بود زورق روما بگرداب بلا افتاده بود
هم جهاز اهل جرمن بر کنار استاده بود تا اگر یک از خود خبر گیرد بغرق آماده بود

حسبنا الله گفته ما کشتی بر آب انداختیم (کشتی یونان را میگویند)
حسبنا الله بحال این آن پرداختیم

باستثنای خواص عامهٔ خلایق از اصلیت نام روم آگهی نداشته همواره ازان قسطنطنیه مراد میگیرند ، بنا برعلیه نوشته میشود که روم اصلی در مملکت ایطالیاست که برلب آب (تابر) واقع شده است در ۷۵۰ سال قبل از میلاد حضرت عیسیٰ ع معموری پذیرفته است و از برای مملکتهای که زبان رومی در آن متداول بود ، این شهر دار السلطنه قرار یافت ، در زمان نشین سلطنت جمهوریه در آن حکمرانی میکرد اما بعد از شکسته شدن آن مجلس شاهان مملکت را قیصر روم و کبیر روم و عظیم روم لقب دادند ، در آن اوقات ساکنان آن سرزمین مذهب اصنام پرستی داشتند و سلطنت شان بحدی قوت و شوکت پذیرفته بود که بر وفق جغرافیای آن زمان تقریباً کل دنیا زیر نگین علم ایشان سر فرو کرده بود . زبان رومی (لاطینی) را مثل یونان مخزن علوم و فنون میدانستند در سنه ۳۳۰ ع قسطنطین اعظم در جوانب شرقیهٔ آن مملکت در حدود یونان شهر بزانتین (بزنطائن) را وسعت و معموری افزوده قسطنطنیه نام نهاد چون توجه خاطر پادشاه باین شهر زیاده بود این معمورهٔ نو نیز بنام روم شهرت گرفت ساکنان این شهر نیز اصنام پرست بودند مگر از توجه و تلقین قسطنطین بدیانت عیسویه در آمدند —

الپ ارسلان شاه سلجوقی در سنه ۴۶۷ھ ۱۰۷۱ع اکثر مقامات آسیای کوچک را مسخر نموده در حدود شرقیهٔ این شهر حکومت اسلامیه قایم نمود آخر کار سلطان محمد خان ثانی در سنه ۸۵۷ھ ۱۴۵۳ع بعد از محاصرهٔ عظیم در حوزهٔ تصرف خود در آورده دار الخلافهٔ مملکت خویش گردانید چنانچه از آن روز تا امروز پایتخت دولت علیهٔ عثمانیه است . و شاهنشاه این سلطنت عظمی را خلیفة الروم و سلطان روم میگویند پس درین جزو زمان دو روم زبان زد خلق میباشد یکی همان روم که دار الملک اطالیه است و تا هنوز شاهان آن سرزمین پابند دیانت عیسویه هستند تصویر حضرت عیسیٰ و مریم را عبادت میکنند پاپ را مرشد دین خود و خلیفهٔ پطرس حواری میدانند در زمان قدیم جمیع نصارا پاپ را حاکم دین و دنیا میدانستند و حکم او را چون حکم انجیل واجب التعمیل تصور میکردند آخر کار لوتر جرمنی در سنه ۱۴۸۳ع پرده از روی کارش بر انداخت و مذهب جداگانه بنام پروتستنت) قایم ساخت ازان روز پاپ را آن دستگاه نمانده است ، البته فرانسه پرتگال ، اندلس ، اطالیه او را یک بزرگ مذهب خود میدانند ، این روم را

پرتگال از سهم موجش بادبان خوابانده بود — روس را جنگ صفائن در تلاطم مانده بود

لطمه‌اش دنیای نو را در خفا بنشانده بود — سیل او بر این کهن معموره[1] طوفان مانده بود

اندران موج حوادث آشنائی کرده ایم

نیک میداند خدا ما ناخدائی کرده ایم

کشتی اطریش بود از مد و جزرش بیقرار — بود اسطول[2] فرانسه[3] در تموج لطمه خوار

بود از بی لنگری فاپور جرمن بیوقار — بود خود شخطوره لندن ز لطمه جا عیب دار

همت ما آنزمان ربان این واپور بود

مرکب انگلیس کز آشوب او مقهور بود

در تلاطم دید تا از دور خلقی را نژند — در تموج گشته ششدر مانده در گرداب بند

خوانده بسم الله مجریها و مرسیها بلند — غیرت ما درمیان لجه زورق را فگند

بر سر مستغرقان پیش از نگه خود را رساند

صد غریق بحر آفت را بساحل بر نشاند

بقیه حاشیه صفحه گذشته — رومیهٔ کبری و روما و روم مغرب مینامند، چراکه از قسطنطین بجانب مغرب واقع شده است و قسطنطنیه را اسلامبول و روم مشرق و ترکی میگویند. ازاینجهت که از ملک ایطالیه بسمت مشرق بنا شده —

چون صبا بر بحر و بر اکثر گذر ما کرده ایم — در بلند و پست کوه و در سفر ما کرده ایم

صد طریق ناسپرده پی بسر ما کرده ایم — خانه ها آباد در هر بوم[1] و بر ما کرده ایم

بود آسیا سر بسر[1] معمور از آثار ما

بود یورپ نیز زیر سایهٔ دیوار ما

گه بمغرب حکمت یونانیان[2] آموختیم — گه بمشرق از تجارت[3] سیم و زر اندوختیم

هر طرف در کوه و برزن شمع علم افروختیم — مصریان[4] را داغ حسرت بر جگر میسوختیم

کارلائل[5] را قلم زین قصه رنجد در بنان

گبن[6] را بالد رقم بر خویشتن زین داستان

۱/ یعنی دران اوقات هر قدر بر اعظم از آسیا و یورپ و افریقه که در معرفت انسان در آمده بودند همه بیشتر و بر گذر مسلمانان بودند.

۲/ در طبیعیات و هندسه عربان اندلس و مغرب بر عربان دار الخلافه بغداد بلکه بر سائر آفاق فضیلت میداشتند ایشان را در عهد خلافت عبد الرحمن اموی بطرف علم هندسه رغبت پیدا شده بود - چنانچه تصنیفات ڈس کارڈینز - هپوکرٹیز جالینوس - ارسطو - ابالونیس وغیره حکمای یونان را از زبان رومی و لاطینی، و یونانی در دار الخلافه قرطبه در زبان عربی شرح نمودند و علم کیمیا و نباتات و اسطرلاب را در ملک یورپ اشاعت دادند - (سنین الاسلام دکتور لیز) ۳/ بعد از تسخیر بلاد ایران و افریقه و اندلس اهل عرب را رغبت تجارت پیدا گردید و در خیال ایشان این امر جاگرفت که در مقامات تجارت اسلام را اشاعت داده آید تا بوجه اتحاد مذهب و یگانگی سفر هم تکالیف رفع گردد و هم تجارت را رونق تازه فراهم آید مصارف شاهان و شوکت خلفای بنی عباس و تمدن اهل بغداد تجار را بر سفر هندوستان تحریک داد چنانچه اهل عرب قبل از سنه ۱۹۰ه در اکثر مقامات هندوستان طرح اقامت انداختند و از فیضان صحبت ایشان بعضی راجایان مسلمان هم شدند بعد ازین عرب برای ترقی تجارت رو بجزائر هندوستان آورده تا بسیلون - سماترا - شلیبس — رسیدند بلکه از انجا پیشتر گذشته در نواحی چین قدم نهادند و از جانب دیگر کاروان عرب تا ار و سیبریا را محط رحل خود گردانیدند و در افریقه تا لب آب نیگر رسیده ملک کانا و ملک ونگره - نکرو و لکوکو را در حوزه تصرف در آوردند بعد ازان بر شناآر —— درفور - برنو، تمبکتو، و ملی که بر ساحل افریقه واقع بودند متصرف شدند از ان پس از آبنای باب المندب گذشته تا زنگبار رسیدند - مقدشون - منده، سونالا، گلو، موزنبیق را لنگرگاه جهازات خود قرار دادند و از انجا نیز گذشته قدم در جزیرهٔ مدغاسگر نهادند بلکه همت عالی آنجوان مردان برین اکتفا ننموده با روس و اسکانیو یا رابطه تجارتی پیدا کرده بودند - دکتور لائیٹز در سنین الاسلام مینگارد بعضی از مؤرخان یورپ اقبال این معنی نموده اند که برخی از اهل عرب که در اندلس قیام میداشتند و از برای تجارت در دریا آمد و شد میکردند در سنه ۴۴۱ه (۱۰۵۰ء) پیشتر از کلمبس بر دنیای نو اطلاع حاصل نمودند مگر غیر از انیکه یکنگاه آنرا دیده باز گشتند فائدهٔ دیگری ازان بهره برداشتند و نه آن مقام را مسکن و ماوای خود ساختند ۴/ مصر پیشتر از سائر ممالک در صناعات و حرفت ترقی نموده بود چنانچه یونان نیز از پرتو روشنی آن پذیرفت در سلسله تفریع علوم اگرچه هندوستان بر مصر هم تقدم میدارد مگر چونکه ساکنان این سرزمین نیز چون اهل چین با دیگر ممالک کمتر تعلق میداشتند. بنا علیه در نشر علوم آن سبقت بمصر راجع گردید و در عهد قدیم علوم و فنون

در صناعت بود ما را دستگاه ذوفنون | بود فکر ما حریفان را بجز فت رهنمون
ما بطبع کار کن کردیم ایجاد فنون | ما بعقل پر هنر بودیم از یاران فزون

خلق را پیش نظر سرمشق کار ما بسی است
در نمایشگاه عالم یادگار ما بسی است

بزم ما در بلخ بود و رزم ما در خاوران | تاج ما در مصر بود و تخت ما در اصفهان
پیل ما در هند بود و رخش ما در سیستان | تیغ ما در سند بود و نیزه در مازندران

دشت موسی گاه میلرزید از غوغای ما
کوه آدم گاه سر میسود زیر پای ما

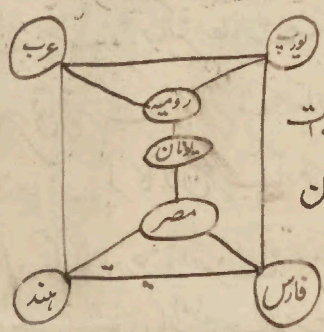
شد ارسطو[1] زنده جاوید از اعجاز ما | شد فلاطون[2] شاد از طبع جنون پرداز ما

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ گذشته — در دنیا بدینگونه اشاعت پذیرفته است که از همه پیشتر اشراقات علمیه در هند یا فارس متجلی شده و مصر غالباً از هند اقتباس نموده و مجموعهٔ علوم هند و فارس و مصر در یونان در آمده و از یونان رومة الکبری فرا گرفته و از رومة الکبری عرب اخذ نموده و یورپ برخی از عرب و برخی از روم و یونان حاصل نموده. چنانچه از شجرهٔ مرقومه هویدا میگردد مگر عرب و یورپ اکثر علوم را بلا واسطه از هند و فارس نیز فرا گرفته است

[3] کارلائل نام مورخی است که در سنه ۱۸۸۱ع در انگلستان وفات یافته تاریخ اهل اسلام را خیلی با انصاف نوشته

[4] ادورد گبن در سنه ۱۴۶۴ع تاریخ روان سلطنت رومیة الکبری را نوشته است در آن کتاب عهد مبارک حضرت خاتم النبیین ص و خلفای را خیلی با تعریف و تمجید یاد کرده است

نقشهٔ تفریع العلوم



[1] ارسطو استاد اسکندر اعظم شاگرد افلاطون واضع علم منطق ۳۲۲ قبل از میلاد وفات یافته است

[2] افلاطون حکیم الهی شاگرد سقراط است باشندهٔ اتنیه (اتهنز) دار الخلافهٔ یونان ۳۴۸ قبل از میلاد ازین جهان رحلت نموده مصنفات ارسطو و افلاطون را حنین ابن اسحق، یحیی نحوی، ابوبشر متی، احمد بن الطیب - اسحق ابن مقنع، ثابت ابن قره، ابو یحیی مروزی، یحیی ابن عدی، ابوزید بلخی، ابراهیم بن الصلت، ابو الفرج ابن قدامه، ابو القاسم الکاکی، ابو حفص خراسانی، علی ابن احمد عمرانی، حجاج ابن یوسف مطر الکوفی، ابن رشد - وغیره بلغت عرب ترجمه و تفسیر نموده روح تازه بقالب آن علوم مرده دمیده اند

هیچکس در دهر در حکمت[۱] نبود انباز ما بر جهان روشن تر از روز است آری راز ما

از دم خود صد چراغ مرده ابرکرده ایم

هومر[۲] شیوا بیان را در سخن تر کرده ایم

گر نشد صقلیه[۳] از ما نامور پس از که شد گر نشد قبرس[۴] ز ما نیم دیر پس از که شد

گر نشد کار دمشق[۵] از ما چو زر پس از که شد گر نشد غرناطه[۶] از ما پر هنر پس از که شد

از که شد اسکندریه[۷] درس گاه علم و فضل

از که شد ایوان دهلی شهره[۸] با میزان عدل

---

۱ - در عهد خلفای عباسیه اکثریه از کتب حکمیه از زبان یونانی و سریانی و رومی و عبرانی و فارسی و هندی ترجمه پذیرفته است خلیفه ابوجعفر منصور دوانقی پیش قیصر روم قاصد فرستاده تراجم و نقول کتب مصنفه بدست آورد - تحریر اقلیدس و محیطی، و کلیله دمنه را بزبان عربی ترجمه کنانید و هارون الرشید نیز حکم داده بود از هر جا که کتب حکمیه بدست افتد بزبان تازی درآورند و مامون از جزیرهٔ قبرس خیلی کتب فلسفه حاصل نموده به ترجمه کردن آن حکم فرمود و در ملک یورپ تا هر جا که دستش میرسید کتب حکمت گردآورده زبان تازی را ذخیره انباشت ۲ - هومر شاعری بوده است در یونان که سقراط حکیم دیوان اشعارش را همیشه در مطالعهٔ خود میداشت غالباً نه صد سال قبل از مسیح دنیا را گذاشته ۳ - صقلیه نام جزیره ایست در بحر روم که تا مدتی مدید در قبضهٔ اهل اسلام بود حالا از دست ایشان بدر رفته است و در قبضهٔ ایطالیه است و آنرا الحال سیسلی میگویند در عهد هارون الرشید مفتوح شده بود

۴ - قبرس نام جزیره ایست در بحر روم خلیفه هارون الرشید در سنه ۱۶۵ھ ۱۷۸۶ آنرا در تصرف آورده بود .

۵ - دمشق شهریست مشهور پایتخت ملک شام، بنا کردهٔ دمشاق بن نمرود از عهدهٔ خلیفهٔ اول در قبضهٔ مسلمانان است در سنه ۴۲ھ ۶۶۲ع امیر معاویه آنرا دار الخلافهٔ خویش مقرر ساخت بعد از آن در زمان خلافت بنی امیه ترقی روز افزون پذیرفت خلیفه ولید ابن عبد الملک در وسط آن مسجدی بنا کرده است که آنرا جامع بنی امیه میگویند آورده اند که ۱۰۳،۴۰۰،۰۰۰ روپیه بتعمیر آن بصرف درآمده در عهد سلطنت یونانیان هیکل عظیمی بود منسوب به سیارهٔ مشتری، چون نصارا بر ملک شام استیلا یافتند آنرا کنیسه ساختند بنی امیه آنرا مسجد نموده اند .

۶ - غرناطه (گرینیڈا) شهریست در اندلس که در عهد قدیم دار السلطنه خلفای بنی امیه معروف بوده الحال در تصرف اهل اسپانیه درآمده ۷ - اسکندریه نام شهریست بنا کردهٔ اسکندر اعظم که در زمانهٔ ملوک فاطمیه در ملک مصر مرکز علوم و فنون بود .

۸ - در عهد سلاطین تیموریه اندرون قلعهٔ معلی پیش روی ایوان شاهی یک ترازوی کلان بود که با میزان عدل شهرت داشت —

بر سر اهرام[1] مصری نوبت ما میزدند — قرعهٔ راز بهی بر دولت ما میزدند

در جهان حرف کرم از همت ما میزدند — در شجاعت داستان از صولت ما میزدند

گرچه شد از دست چرخ این روز بد ما را نصیب

لیک عالم یاد دارد قصهٔ جنگ صلیب[2]

بود مغرب از بهار سیولزیشن[3] بیخبر — وز چمن پیرایهٔ طبع نیوطن[4] بیخبر

وز نوآئین طرز استدلال باکن[5] بیخبر — وز نگارین طور تحریر اوّلین[6] بیخبر

بود یورپ اندران روز آن بنادانی اسیر

بود ششصد ساله ره زان عهد تا قرن کبیر[7]

---

[1] اهرام مصر ـ مینارات چهار گوشهٔ مثلّث نما که از دریای نیل بمسافت پنج میل واقع شده است [2] در سنه ۱۰۹۵ء ترسایان صلیب بردوش قسم خورده از برای انتزاع بیت المقدس با مسلمانان جنگ آغاز نمودند چنانچه بعضی از ان اماکن طیبه را از دست تصرف اهل اسلام بدر بردند اما آن جان نثاران شکر الله سعیهم شکسته خاطر هم نشده علی الاتصال از برای خلاص ارض المقدس هنگامهٔ کارزار را جاری داشتند تا آنکه سلطان صلاح الدین صفوی رح آن بلدهٔ طیبه را از دست نصارا باز کشید ازین خبر در چرد شیردل شاه انگلیس سخت متوحش شده باتفاق نوئل شاه فرانسه و شاه جرمن و پاپای روم لشکری زیاد از مور و ملخ بر ملک شام بر تحیت اما در سنه ۱۲۹۱ء سلطان آنهمه را شکست داده ملک را از تسلط نصارا بپرداخت ـ [3] سیولزیشن ـ لغت انگلیسی است بمعنی تهذیب و تمدن چنانچه اهل عرب اینزمان اهل یورپ را دول متمدنه میگویند [4] سر اسحاق نیوطن (سِر آزک نیوٹن) مثلی نام حکیم است دانای علم ریاضی در سنه ۱۸۲۷ء وفات یافته [5] بیکن ـ استدلال فرانسیس بیکن این حکیم در سنه ۱۵۶۱ تولد شده و در منطق و فلسفه روح تازه دمید ـ

[6] اوّلین نام انشا پردازیست که فن انشای زبان انگلیسی را پایهٔ نو بخشیده است و در سنه ۱۲۱۹ این جهان را بدرود گفته .

[7] مایهٔ سادس عشر عیسویه را قرن کبیر میگویند که دران قرن علوم و فنون ملک دران قرن در ترقی قدم نهاده و منجملهٔ زمان وسطی از میلاد عیسیٰ تا اختتام سنه ۱۵۰۰ میباشد کم و بیش ششصد ساله سائر اقوام بر اعظم یورپ در ظلمت و جهالت گرفتار بودند و حالت آسیائی و افریقه ازین هم بدتر بوده دران هنگام اهل عرب محض بدولت اسلام هر گوشهٔ دنیا را بنور تهذیب روشن نمودند .

شمع تهذیب از چراغ بزم ما افروختند / مخزن حکمت[1] ز گنج علم ما اندوختند

گرچه اکنون داغ حسرت بر دل ما سوختند / خود بده انصاف آخر از کجا آموختند

دارد پا و انطی[2] طرز جبر از ما ببرد

از روزن[3] و لونارد[4] از ما فن الجبرا ببرد

از زنان کردیم بنیاد شریعت استوار / بود در لهو و لعب افتاده خلق از هر کنار

داده در حرص و هوا از کف عنان اختیار / بود پست افتاده هر ملت ز اوج اعتبار

طاعت ایزد بدرس روزگاران یاد بود

طبع عالم از هجوم معصیت بیمار بود

راهب از تقلید پاپا[5] ره ز چه نشناخته / پیروان دین عیسی را چه انداخته

قبلهٔ آمال خود تصویر مریم ساخته / در قمار حب دنیا دین و ایمان باخته

از طریق راستی افتاده بطریق[6] دور

وز شعاع آفتاب صدق چشمش مانده کور

خوار از کردار بد گردید نسل انبیا[7] / ساخته از سر بدر اندیشهٔ روز جزا

کرده دور از چشم خود ها پردهٔ شرم و حیا / سر نهاده در معاصی از رهٔ حرص و هوا

مشرب خود کرده کاهن[8] شیوهٔ شرب الیهود[9]

زانکه از تورات موسی در دلش حرمت نبود

1- خیلی کسان از تاریخ نویسان یورپ مثل ادورد گبن - هنری لوئیس - دو کوڑ هیلی - وسدلیو فرانساوی، سکند هیلز و غیرهم اعتراف کرده اند که سرچشمهٔ فضل و کمال یورپ علام عرب بوده است. 2- وانطی - اول کسیست که طریق جبر عرب را بزبان انگلیسی شرح داده 3- روزن - اول کسی که علم الجبرا را از زبان عربی بزبان فرانسوی نقل کرده - 4- لونارد - اول شخصیست که الجبرا و اقلیدس را از تازی به انگلیسی ترجمه نموده -

5- پاپ اسقف اعظم فرقهٔ کاتولیک که ایشان تصویر مریم و عیسی را سجده میکنند.

6- بطریق - سرداری از سرداران سلطنت رومیه - 7- نسل انبیا عبارتست از بنی اسرائیل که اولادهٔ حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و یهودا و غیره میباشند.

8- کاهن - ماخوذ است از کتوهین که لغت عبرانیست یعنی عالم و دانشمند تورات چون ایشان از برای فریقین معلوم اکثر فال گیری میکردند ازینجهت عربان ساحر و غیب گو را کاهن میگویند.

9- شرب الیهود در اصل شراب خوردن یهود است چون در تورات دربارهٔ باده خوری قدغن شدید وارد است، آن قوم شراب را بسبیل اختفا میخوردند بنا بران شعرای زبان فارسی در اصطلاح خود بنهان شراب خوردن را شرب الیهود میگویند.

غیرت نیرذن[1] شده بر امپراطور[2] زمان
ظلم و طغیان را رسانده سر با وج آسمان
نی بشرع موسوی مائل کس از پیر و جوان
نی سوی قانون سولن[3] ملتفت خلق جهان

در لگدکوب حوادث عالمی پامال بود
بر جهان باب رسالت بسته ششصد سال بود

هیچکس جویای حکمت در همه یونان نبود
هیچکس پابند ملت در همه کنعان نبود
هیچکس از ابنای فارس[5] صاحب عرفان نبود
هیچکس از اهل لندن غمخوار انسان نبود

خود عرب جز تلخکامی بهرهٔ دیگر نداشت
فاش میگوییم جز آب شور در ساغر نداشت

طبعها نا آشنا از کسب و ایجاد و هنر
از فلاحت بی نصیب و از تجارت بی خبر
چون بهایم بکسر افتاده میان خواب و خور
نی بحکمت نامدار و نی بصنعت شهره ور

جز ستمگاری و غمخواری دگر آئین نبود
هیچکس در انقیاد حکم و شرع دین نبود

آتش کین از نجد[6] از غصه می افروختند
تا بغور[7] از گرمی آن خشک و تر میسوختند
جز سلحشوری دگر حرفی نمی آموختند
حاصلی غیر از زیانکاری نمیاندوختند

از جدل بر عرب زیر و زبر میساختند
آن کهن ویرانه را ویرانه تر میساختند

۱ و ۲ نیرذن - امپراطور سلطنت رومیه که در سنه ۳۲ ع از بطن مادر برامده خیلی جابر و جائر گذشته اولاً مادر خود را کشته پس همه شهر را آتش زده خود بر قصر برامده تماشا میکرد آخر رعایا از دستش بجان آمده علم بغاوت برافراشتند و آن بد سیر تاب مقاومت نیاورده خود را هلاک ساخت

۳ سولن از صنادید حکمای یونان است و مسقط الراس اثینن بود که معرب آن اثینیه است و اجتماع در افلاطون بود از برای ملک یونان قوانین سیاست مدنیه خوب وضع کرده بود در شهر صور مدفون گردید

۴ مراد از زمان فطرتست که مابین جناب عیسیٰ و عهد فرخ مهد سرور عالم بود دران اوقات جمیع ملل و نحل در ظلمت جهالت سرنگون افتاده

۵ اشارتست بحدیث سرور عالم لوکان العلم فی الثریا لناله الفرس .

۶ نجد - بالفتح زمین بلند خلاف غور نام ملکی از عرب که زمین آن نسبت به یمامه و حجاز بلندست -

۷ غور بالفتح زمین پست و زمین تهامه مابین نجد و غور حجاز واقع است .

سرگذشت بکر و تغلب[1] هم نسار[2] هم جفار[3] — ماجرای واحس[4] و غبرا به خطار و حفار (نام اسب حذیفه بن بدر)

داستان رحرحان و طخفه[5] یوم الفجار[6] — از مؤرخ پرس تا سازد به پیشت آشکار

قصه حرب سلیم[12] افسانه یوم الغبیط (زمین هموار بلند اطراف را میگویند و نام زمینی است مر بنی یربوع را)

فتنه حرب لعاب و شورش یوم الوقیط[7] (حرب[12] — این حرب میان بنی سلیم و بنی شیبان وقوع یافته)

از خرد بیگانه و بی بهره از شرم و حیا — یکقدم از سهو هم نسپرده در راه وفا

درگذر از افسانه ها آخر چها گویم چها — تن همی لرزد چو خوانیم شمه زان ماجرا

بسکه از تهذیب و از طرز تمدن عار داشت

سرکشی مردم کشی دختر فروشی کار داشت

روی خود پیچیده از فرمان حی لاینام — جان نثار صورت بیجان نموده خاص و عام

چیده بت بالای بت از فرش تا صحنش بنا بام — مکة الله المبارک کعبة الله الحرام

خانهٔ ایزد خلیل الله کش معمار بود

قبضهٔ لات[8] و مناتش بر در و دیوار بود (نام بتی که هذیل و خزاعه که هر دو قبیله عرب اند آنرا پرستش میکردند)

---

[1] این معرکه در اشعار جاهلیت بحرب بسوس موسوم است و سرگذشت آن بدینموال بوده که شتر شخصی در زراعت زنی افتاد زن که شتر را زده از زراعت بیرون کشید مالک شتر در خشم شده پستان زنکه را ببرید بر سر این ماجرا درمیان قبیلهٔ مرد و خویشان زن چنان جنگ عظیم در پیوست که سنه ۴۹۳ء تا سنه ۵۳۴ء تخمیناً چهل سال بازار کارزار گرم بود هفتاد هزار نفر از شجاعان عرب درین کشت و خون عرضهٔ تیغ تلف گشتند در اول حال بنی بکر و بنی تغلب درین فتنه باهم دست و گریبان بودند مگر آخر کار جمله قبایل عرب دران شرکت ورزیدند [2] نسار — ورن کتاب نام آبی ست مر بنی عامر را که دران مقام از یکسو بنی تمیم و بنی عامر و از جانب دیگر بنی اسد و بنی ذبیان مصروف جنگ و پیکار بودند [3] جفار نام آبی ست مر بنی تمیم را در نجد درینجا بعد از گذشتن یکسال بر واقعهٔ نسار باز درمیان بنی عامر و بنی تمیم معرکهٔ کارزار گرم شده بود —

[4] قیس ابن زهیر و حذیفه بن بدر در اسپ دوانی باهم گرو بستند قیس واحس و غبرا نام دو اسپ خود را درمیان انداخت حذیفه در برابر آنها خطار و حفار نام رهوارهای خود را پیش کرد بنو فزاره از کردهٔ حذیفه سر راه کمین کرده نشستند و غبرا را که سبقت نموده بود ترسانیده رم داد، پس درمیان فریقین و قیس جنگ برخاست و این حرب و ضرب از سنه ۵۶۸ء تا سنه ۶۳۶ء درمیان عرب جاری بود اکثری از قبایل عرب دراین معرکه شربت موت چشیدند و این جدال و قتال وقتی از میانشان برطرف شد که آفتاب اسلام از مشرق کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا بر سر آن پرخاش جویان بتاخت .

[5] طخفه — نام جائیست که درانجا بنی یربوع را با قابوس بن منذر بن ماءالسماء جدال و قتال رو داده بود [6] یوم الفجار — چهار روز ماه محرم که مابین قریش و قیس غیلان حرب و ضرب دست داده بود، درین معرکه حضرت رسول اکرم صلعم نیز تشریف داشتند و سن ایشان بیست ساله بود — [7] وقیط — آبگیر و مغاک و یوم الوقیط نام روزیست که دران روز بنی تمیم و بکر ابن وائل جنگ کرده اند [8] قبیلهٔ ثقیف که از اعاظم قبایل عرب بود در شهر طایف که از مکهٔ معظم بفاصلهٔ چهل میل واقع ست این بت را از زمانهٔ شعیب علیه السلام پرستش میکردند خدا و قاضی الحاجات خود میدانستند وقتیکه عسکر فیروزی اثر اسلام سنه ثمانیه هجری بعد از فتح مکه بطایف متوجه شد قبایل ثقیف تاب مقاومت نیاورده طالب امان شدند و شرایط صلح را تجویز کرده پیش کردند منجمله آن یکی این بود که ما را اجازه داده آید که تا یکسال دیگر این بت را پرستش کرده باشیم حضرت صلعم این امر را رضا نداده فرمودند که ما برای کسر اصنام و نشر اسلام مبعوث شده ایم مادامیکه این بت را ریزه ریزه نکنید صلح نخواهیم کرد آخرالامر مردمان قبیلهٔ ثقیف عاجز شده عرض کردند که ما بدست خویش خدای خود را نتوانیم شکست اگر شما طاقت دارید بسم الله مغیره بن شعبه بفرموده جناب داخل قلعه شده لات را بشکست میگویند پرستش این بت ـ ـ ـ ۱۵۰۰ سال ست

نور طور[1] از ظلمت عصیان چو شد زیر سحاب — از جهالت شوکت ساعیر[2] چون شد در حجاب
غیرت حق جلوه فرما شد بگیتی بی‌نقاب — سر برزد از فراز کوه فاران[3] آفتاب

پرده برزد نور وحدت شد حقیقت آشکار
ظلمت شرک و ضلالت کرد از عالم فرار

ناگه از کوه صفا صبح صداقت بر دمید — در دل صحرانشینان پرتو عرفان رسید
ظلمت جهل از بیابان عرب دامن کشید — شورشی برخاست هر سو کافتاب آمد پدید

مشرقستان تجلّی شد از او دشت حجاز
دیدهٔ شماسیان از فرط حیرت ماند باز

چشم او روشن سواد از کحل مازاغ البصر — شق صدرش موضح مضمون انشق القمر
شمع جمع انبیا فخر رسل خیر البشر — عیسیٔ داود صولت موسیٔ ادریس ف…

خواجهٔ هر دو سرا خورشید او والضحی
درّة التاج نبوّت شافع روز جزا

آنکه یحیی[4] بر لب یردن[5] از او صد مژده داد — وانکه عیسی[6] از دمش بر خویش منت می‌نهاد
الخوشا بختی که چشم خود بر خسارش گشاد — وی مبارک طالعی کش دیده بر رویش فتا…

خلعت لولاک در بر از سوی سلطان رسید
تاج تکریمش بسر بر قلعهٔ فاران رسید

از سواد مکه شد آواز الا الله بلند — سوخت بر آئین او چرخ از دل اعدا سپند
ریشهٔ مهر بتان آذر[7] از دلها بکند — ساخت قایم بر جهان دین خلیل ارجمند

فتنه[8] را بشکافت تارک کفر در ماتم نشست
لات[9] بر عزّا و عزا[10] بر سر بت گر شکست

[1] طور نام کوهیست نزدیک ایله و آن را طور سینین میگویند که جناب موسی را بران معراج حاصل شده بود نیز نام کوهیست بشام و بعضی آنرا طور سینا گویند و نیز کوهیست بعد از طرف راست مسجد اقصی و کوه دیگر از طرف قبله که در انجا قبر حضرت هارون ع است [2] ساعیر کوهیست در ملک شام که جناب عیسی را بران معراج دست داده بود [3] فاران کوه مکه معظمه درین اشارتست بر بشارتیکه جناب موسی ع در تورات شریف و حبقوق نبی در صحیفهٔ خود بیان فرموده که خداوند از سینا آمد و از ساعیر روشن شد و از فاران بر گردید در دست راستش شریعت روشن و لشکر ملائکه همراه آمد) تورات سفر پنجم ۳۳ - ۲ و کتاب حبقوق ۳ - ۱ [4] اشارتست بسوی بشارتی که جناب یحیی ع در حق آن حضرت بیان فرموده است و ذکر آن در انجیل یوحنا باب اول اهمیت نزد هم بدینطریق است که کاهنان و لادیان از یرد سلیم پیش وی (یحیی) فرستادند تا از وی پرسان کنند که تو کیستی بروی اقرار کرد و انکار نکرد بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم آنها باز پرسیدند پس تو کیستی آیا الیاس هستی او در جواب فرمود من الیاس نیستم آنها گفتند پس آیا تو نبی هستی گفت نه (یعنی من آن نبی نیستم) [5] یردان نام رودخانه است در ملک کنعان جناب یحیی بر لب آن رودخانه مسکن خود میداشت و مردم را بدان اصطباغ توبه میداد [6] این بشارت در انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۷ بدینطور وارد است که من شما را راست میگویم که برای شما رفتن من فائده من است و اگر من نمیروم فارقلیط پیش شما نمیآید و نیز در باب ۱۴ آیه ۱۶ نوشته است انی اطلب من الاب و فیعطیکم فارقلیط الاخری [7] آذر پدر یا عم حضرت ابراهیم است که بت تراشی میکرد و ظاهر قرآن دلالت میکند که آذر پدر ابراهیم است و اهل تواریخ گفته اند که از عم ایشان بود و نام پدر ایشان تارخ است و در عرب بسیار است که عم را پدر گویند و احتمال که ابٌ در قرآن بمعنی عم باشد بنا بران قول اهل تاریخ مخالف نص قرآن نیست [8] قال الله تعالی اَلْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی فتنه انگیختن از فسق بکون سخت ترست [9] سابق این بیان شد [10] عزی نام درختی بود در زمان پیشین که قبیلهٔ غطفان او را می‌پرستیدند و نزدیک آن خانه ساخته بودند آنحضرت ص خالد ابن ولید را فرستاد تا آن خانه را شکست و آن درخت را بسوخت ۱۲

از سیاست کاخ کاخ سرکشان برباد کرد   وز محبت خانمان بیوگان آباد کرد
هم یتیمان را ز لطف طبع خود دلشاد کرد   هم غلامان را ز قید بندگی آزاد کرد
یکجهان پرگشته آورد سوی راه راست
وز برای رهنمائی از کسی اجرت نخواست

سر غیب الغیب را آرایش اظهار داد   گوهر توحید را خوش گرمی بازار داد
امتان را درس حکمت داد و باتکرار داد   تازیان را جام وحدت داد بس سرشار داد
پایهٔ پیغمبری را برد بر اوج بلند
تا بگیتی آوازهٔ از لا نبی بعدی[1] فگند

کاروبار معرفت چون یافت حسن انصرام   حجت ایزد تعالی گشت بر مردم تمام
چون بحکمت گشت قانون شریعت با نظام   کرد آنجان جهان رحلت سوی دارالسلام
رشتهٔ دین هدی در دست قومی واگذاشت   (مراد از قوم صحابهٔ کرام خلفای عظام است رض)
کز بزرگی در جهان با خویشتن همتا نداشت

تاجداران سعادت صوفیان با صفا   خازنان گنج حکمت خالی از حرص و هوا
شیر چشمان قناعت فارغ از کبر و ریا   جان نثاران شریعت خاصگان کبریا
از درون جان هواخواهان دین احمدی
وز ته دل طالبان فیض سرمدی

داشت بر سر تاج دانش هر یک از برنا و پیر   گشت از سرمایهٔ علم و عمل هر یک امیر
در سخن سحبان[2] و وائل هر صغیر و هر کبیر   در فصاحت[3] بی‌عدیل و در بلاغت بی‌نظیر
گر سخن راندند عالم را بحیرت دست داد
خطبه خواندند گر غوغا بعالم او فتاد

روی گیتی با زبان تیغ و با تیغ زبان   ساخته زیر نگین از باختر تا خاوران
داده هنگام حوادث بهر حفظ جسم و جان   عالمی را نیزهٔ خطی ایشان خط امان
گر بدنیا از جلادت شورشی انگیختند
لیک از حسن ادا طرح نوآئین ریختند

۱ قال صلی الله علیه وسلم الا انه لانبی بعدی - بتحقیق پس از من نبی نخواهد بود ۲ سحبان نام فصیحی ست که به بلاغت و فصاحت در عرب ضرب المثل ست از قبیلهٔ بنی وائل ۳ فصاحت و بلاغت جوهر ذاتی عرب بوده که در معرکه‌های جدال و قتال از رجزخوانی شان مبارزان را خون در بدن جوش میزد و جلادت و تهور در طبیعت می افزود گویا زبانهای آن آتشین بیانان در میدان کارزار کار سیف و سنان مینمود (جان دیون پورت) مینگارد که علم و ادب تازیان در قالب علم و ادب یونانیان و در میان جان تازه دمیده بود - منتس طرسنیشن - اعتراف کرده ست که عرب در فن ادب سرآمد همگنان بوده ست و اهل یورپ درین جزو زمان در مواقع رزم و بزم و سور و ماتم تقریرها مینمایند و آنرا بلغت خود اسپیچ نام می نهند ، غالبًا خطبه خوانیهای خطیبان اندلس را تقلید کرده اند .

کاروانی تا گذشت امّا بصد مشعل گذشت — کز فروغ روی ایشان چشم عالم خیره گشت
این زمان تاریکی ست ظلمت است و بهمن دشت — لیک ما را همچنین این راه پیما باید نوشت

در خلاب افتاده پائی چو این سر کنیم
آن چراغ مرده را باید که دیگر بر کنیم

کاروانی بود آری با هزاران برگ و ساز — کاروانی در دو عالم پیش ایزد سرفراز
کاروانی بس سترگ و مایه دار امتیاز — کاروانی بارکش از مهبط الوحی حجاز

کاروانی بود با تجمل وه چه زیبا کاروان
کاروان میر عرب تاج عجم فخر جهان

رومیان را پیش ایشان طاقت جولان نبود — قبطیان را نیز تاب خشم آن چوگان نبود
کار با اهل لندن هم باین سامان نبود — ذکر چین بگذار او خود مرد این میدان نبود

تا بعزم مملکت گیری فرس انگیختند
خاک صحرای عرب بر قصر قیصر ریختند

هر کجا کردند رو اقبال پیشاپیش بود — در رکاب نصرتشان عقل دوراندیش بود
گرچه هر یک در لباس مسکنت درویش بود — صولتش از قیصر و فغفور خیلی بیش بود

آن عزیزان چون طلب کردند از شاهان خراج
بهر پا اندازشان آورد کسری تخت عاج

تخت جم را خیر باد اگفت اقبال کیان — سرنگون افتاد از بالا درفش کاویان
شوکت دین نبی برداشت تیغ خونچکان — هر طرف برخاست از گیتی صدای الامان

هند بر ایران ایران بر سر توران گریست
مصر بر رومیه و رومیه بر یونان گریست

آتش لهراسپ[1] مرد و هیربد[2] شد سوگوار — رفت در یک تاختن شش کاخ[3] با نقش و نگار
کرد بی دیوار در دیر مغان را روزگار — آسمان ساسانیان[4] را راند بیرون از دیار

ماند حیران موبد[5] آذر گشاسب[6] از فرط یأس
کیش زردشت اوفتاد از پا بس در یوم العماس[7]

[1] از آنجا که اهل فارس آتش را نور عجم می پنداشتند و هر کجا آنرا مشتعل میدیدند سنت رشیدان شد (حضرت نور الانوار) گفته جبین نیاز بر زمین نهادند - فریدون بنا بر اصول مذهب در خراسان بنیاد آتشکده قایم ساخت از آن پس از جانشینان او هر که آمد آن بدعت را افزوده آتشکده جداگانه تعمیر نمود پیش از ظهور زردشت ده آتش خانه بزرگ در مقامات مختلفه بودند اما بعد از ظهور او چندان کثرت آتش پرستی در عهده نار شیاع پذیرفت که در هر قریه و شهر آتشکده جداگانه قایم گردید - یکی از آن آتشکده نوبهار بلخ بود بناکرده منوچهر که لهراسپ پدر گشتاسب در تعمیر آن افزایش نمود آتش لهراسپ نام نهاد هزارها علم حریری پرچم بالای بامش نصب کرده بودند که طول هر پرچم از صد ذراع متجاوز بود در سنه ۳۲ھ (۶۵۰ع) ضرب شمشیر اسلام آن مقام را بیخ و بن برافگند گویند ۳۶۶ کاخ که عبارت از معبد و کنشت گبران است در حول و حوش آن بناکرده بودند و هزارها زنان کمر بسته زائران را امت خدمت میکردند همچنین در سیستان و ری دیگر مقامات آتشکده های بزرگ بودند در اصفهان آتشکده دیگر بود بناکرده گشتاسب که نامش پارس شهرت گرفته بود در توس نیز آتشکده بود کوسجه نام تعمیر کرده فریدون و در جور بر مال نام آتشکده را اردشیر بابکان بناکرده بود و در صنعا آتشکده بود غمدان نام میگویند

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ ۱۴ — وضحاک تازی آنرا بنا کرده بود و حوقل بغدادی در جغرافیای خود و سعودی در حالات بیوت النیران نوشته اند که در ایران فارس آنقدر آتشکده های گبران بودند که احصای آن خیلی دشوار است همه بردست اسلام کشته و تبیع شدند .

۲ هیربد - نام خادم آتشکده چه هیر بمعنی صاحب است (آتش و بد بمعنی) ۳ ششکاخ معبد گبران و سجده گاه آتش پرستان ۴ ساسان - نام بهمن اسفندیار که از خوف خواهر خود که همای نام داشت و بمذهب زردشتی در نکاح بهمن پدر خود بوده و بعداز پدر مملکت با و قرار گرفته بود فقیر شده سر در عالم نهاد و ساسانیان از نسل اویند ، بعداز کشته شدن اسکندر بدست[۱۲] دارا سلطنت یافتند و آخرین ایشان یزدگرد که در عهد حضرت عمر رض از خوف لشکر اسلام بجانب چین فرار کرد - ۵ موبد عالم که زند و استان که کتابهای زردشت اند .

۶ اذرگشتاسب بمعنی آتش جهنده و نام آتشخانهٔ بنا کردهٔ گشتاسب شاه ایران چون همیشه آتش در ان جهنده میماند لهذا بدین نام موسوم کردند ۷ عماس - چون سحاب جنگ سخت و کار دشوار بی سرو پا یوم العماس روز تاریک چون ۱۳ هجری قادسیه در عهد خلافت حضرت عمر رض بدست مسلمانان فتح گردید و لشکر ایران بعداز جنگ عظیم از فوج سعد ابن ابی وقاص رض نهزیمت خورد بنابران عربان بسبب بعضی مناسبات آن روز را یوم العماس نامیدند -

۱۲ کشته شدن دارا بدست اسکندر

بانگ دین الله براند عالمی لبیک خواند	سرد شد آتشکده بتخانه را رونق نماند
با برهمن هیربد از دیده سیل اشک راند	هر دو از نار در یک حلقهٔ ماتم نشاند

دین برحق چون ز منبر بر سر کرسی نشست

سومنات[۱] اینجا و[۲] انجا هیکل ترسا شکست

۱ سومنات این بتخانه در جزیره نمای گجرات واقع شده ست سلطان محمود غزنوی رح در سنه ۱۰۲۰ ء بعداز کارزار شدید فتح نموده بت سومنات را شکسته مال فراوان ازان برگرفت

۲ در سنه ۸۵۷ ه‍ (۱۴۵۳ ء) سلطان ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی انار الله برهانه شهر قسطنطنیه را از دست امپراطور رومی براورده بحوزهٔ تصرف خود دراورده کلیسای ایاصوفیه را شکسته بجای آن مسجد جامع بنا ساخت که الآن بمسجد ایاصوفیه شهرت دارد -

گرچه بهر مملکت گیری زجا برخاستند | خویش را باز یور فضل و هنر پیراستند
درسگاه دار الشفا دار الکتب[۱] آراستند | گرچه خود رفتند لیکن آثارشان برجاستند

گرچه دارد بیت حمرا[۲] داستان سینه سوز
قبة الخضرا[۳] ازیاد ما نرفته تا هنوز

نور نوریه ز نور الدین شاه ارسلان | بود در موصل فروزان همچو مهر آسمان
از نظامیه درخشان بود نام اصفهان | صاحبیه بود دار القاهره مانند جان

بود تا مستنصریه[۴] رونق بغداد بود
از سلرنو[۵] تا بخارا ملک علم آباد بود

در قاهره یک مدرسه بزرگ و دو بیت بنا کرده صاحب ابن عباد

تا زکف سررشتهٔ دین هدا نگذاشتند | هرچه ما بایست از جاه و حشم میداشتند
لیک چون سر در هوای معصیت افراشتند | خود درودند آنچه تخم نامرادی کاشتند

منحرف گشتند چون از جادهٔ شرع نبی ﷺ
عهد دولت گشت همچون برق خاطف منقضی

۱ در اسلام همه پیشتر امیر معاویه در عهد خلافت خود بنیاد کتب خانه قایم کرده است لیکن خالد ابن یزید کتب قدیمه بکثرت فراهم نمود باضابطه دار الکتب را ترتیب داد چون عهد هارون و مامون در رسید ایشان کتاب علوم و فنون و صحایف فلسفه و ریاضی و هندسه و طب و هیئت را از روم و یونان و هندوستان بدست آورده بنای کتابخانه ها را باتمام رسانیدند بعد ازان مذاق مطالعهٔ کتب آنچنان شایع و ذایع گردید که اعیان دولت و ارکان سلطنت نیز آنرا از لوازم وحشمت پنداشته کاشانه ها را بکتب خانه ها آراستند در ایام خلافت متوکل بالله عباسی کتابخانهٔ فتح ابن خاقان را که اهتمام آن به علی ابن منجم تعلق داشت بمثیل تصور میکردند - دار الکتب اندلس تقریباً چهار لک جلد کتاب در خود میداشت خلیفه حکم امویه (المتوفی سنه ۳۲۶ھ) همه خزاین ملک اندلس و مغرب و افریقه برگرد آوری کتب صرف کرده بود کتابخانه نوح ابن منصور والی بخارا نیز در دنیا نظیر خود نمیداشت شیخ ابو علی ابن سینا همه سرمایهٔ علمی ازان کتابخانه اندوخته بود عضد الدوله دیلمی نیز در شیراز دار الکتب بزرگ خود میداشت که غالباً کل تصنیفات قدیمهٔ اهل اسلام را حاوی بود و سیف الدوله در برابر آن برابر مذاق خود یک نادر ذخیرهٔ کتب ادبیه جمع کرده بود اما سرتاج اینهمه کتابخانهٔ خلفای فاطمیه مصر بود ما د... ابن مرزبان امیر نیشاپور و صاحب ابن عباد بانی مدرسه صاحبیه اهل فارس نیز ازین مذاق خالی نبودند چنانچه در والی اصفهان بمقام ... یک کتابخانهٔ بزرگ میداشتند در شهر قرطبه خانهٔ هر فاضلی کتابخانهٔ جداگانه بود و محمد ابن حسین البغدادی نیز کتابخانه ها میداشتند که از عجائبات روزگار شمرده میشد در سنه ۳۸۲ھ سابور ابن اردشیر در بغداد یک دار العلوم بنا کرده کتابها را دران وقف گردانید بعد ازان خلیفه حاکم بامر الله فاطمی نیز در سنه ۳۹۰ھ یک کتابخانهٔ بزرگ ساخته وقف ساخت ازان پس از بنای مدرسه نظامیه هر مسجدی کتبخانهٔ جداگانه قایم گردید الحمد لله که این ... نیز از کتابخانه های اسلامیه خالی نیست در استانبول، مصر، مکه معظمه - دکن، لکهنو، عظیم آباد، پتنه در ریاست رامپور کتابخانه ها یافت میشوند ۲ بیت حمرا یا الحمراء این عمارت در شهر غرناطه که بیشتر دار الخلافهٔ عرب در اندلس بود خلیفه دوم از خلفای بنی امیه بنا کرده است در عهد خلیفهٔ هژدهم اهل اسپانیه آنرا از تصرف اهل اسلام بدر بردند ۳ قبة الخضرا - در بغداد دار الامارت بوده است که خلفای عباس در وسط آن سریر خلافت زده بودند و هر روز روی آن نشسته از برای فصل خصومات بار عام میدادند ارتفاعش از ۸۰ ذراع تجاوز کرده بود ۴ در سنه ۱۳۳ھ ۱۲۳۵ء خلیفه مستنصر بالله عباسی بنا کرده ۳۳ آثار از طلا (که معادل ۲۵۰۶۳۴ روپیه انگلیسی مروج ...

یزمان میباشد مصارف سالیانه اش مقرر داشته بود اکثر فقهای مذاهب اربعه مثل علامه ابو الفرج ابن جوزی محدث دران درس میدادند -
نانچه شیخ سعدی هم دران درس گرفته است یک آشپزخانه ویک کتابخانه بزرگ هم بدان تعلق میداشت که یکصد وشصت باشتر کتاب
حمل فهرست آن بوده ۱۲ سنین الاسلام

سلرنو - نام شهریست در ملک ایطالیه در زمان پیشین دران شهر یک مدرسه طبیه اهل اسلام بود که اهل یورپ جوق جوق از بهر آموختن علم
طب علمی وعملی بدان رجوع میاآوردند وفن جراحی ومعالجات ازانجا کسب میکردند -

۶ قبة الاسلام بخارا را آنچه از وجود حضرت امام محمد اسمٰعیل بخاری رحمة الله علیه شرف حاصل شده محتاج بیان نیست

چشم تا برهم زدیم آن انجمن ازهم شکست — های هوی بزم ما با خون مستعصم[۱] نشست
یکطرف شیرازهٔ جمعیت دیلم[۲] گسست — سوی دیگر کاروان اهل سامان[۳] رخت بست
آن قدح بشکست آن می ریخت آن ساقی نماند
ماند باقی درد حسرت چون کسی باقی نماند

۱ خلیفه مستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر بالله عباسی که آنرا هلاکو خان نوادهٔ چنگیز خان در سنه ۶۵۶ھ ۱۲۵۸ء شهید ساخت .

۲ خاندان دیالمه که آنرا آل بویه نیز گویند چهار نفر بودند - احمد الدوله - رکن الدوله - مقر الدوله - ازانجمله عضد الدوله در سنه ۳۳۲ھ
سنه ۹۴۹ء خیلی پادشاه عظیم الشان گذشته است واز دولت بنی عباس خطاب امیر الامرائی هم یافته است

۳ خاندان سامانیه اصل شان از ملک تاتارست درخراسان وماوراءالنهر از سنه ۲۸۷ھ ۹۰۰ء تا سنه ۳۸۹ھ ۹۹۹ء سلطنت کرده اند .

شد مبدل ناگهان آن عیش با حزن و ملال اختر اسلامیان افتاد در چاه وبال
با مسلمانان رسیدای دوستان عین الکمال صرصر چنگیز خانی[1] بر خاست با رنج و نکال

نوبهار گلشن عباسیان برباد رفت
چشم عالم کم ببیند آنچه بر بغداد رفت

گریه میاید که شد قصر خلافت سرنگون رونق بغداد[2] رفت و کرخ شد خوار و زبون
چشم ما تنها نمیریزد بیادش اشک خون دجله[3] هم با دیده پر آب میاید برون

دست بیداد تتارش آنقدر ویران نمود
طمطراقش آنچه گویا نبود اندر وجود

اندر آمد سیل آفت خانه ویران کرد و رفت مجمع اسلام را آشفته سامان کرد و رفت
خانهٔ شاه و گدا بر خاک یکسان کرد و رفت خاطر مجموع یاران را پریشان کرد و رفت

دستبازیهای دوران قصد جمعیت گسیخت
بر شکست آن بزم رنگین رشتهٔ صحبت گسیخت

گرچه میسوزد جگر چوریکه بر بغداد رفت لیک بر غرناطه[4] زانهم سخت تر بیداد رفت
قرطبه[5] ویران شد و اشبیلیه[6] برباد رفت قوم زانجا نامراد[7] خسته و ناشاد رفت

دور چرخ احباب را از آن سرزمین بیرون نشاند
کز بر ایشان بقدر یک وجب[8] باقی نماند

۱/ چنگیز خان مغل در سنه ۶۱۴ھ ۱۲۱۸ء با هفت لک سوار و پیاده از تاتار برخاسته اولاً سلطنت خوارزم را پایمال ساخته و سلطان محمد خوارزم شاه را از پا در انداخته رو بجانب خ[...] نهاد پس از سقط شدن آن لعین نبیره اش هلاکو خان سنه ۶۵۲ھ ۱۲۵۸ء فارس و ایران را ویران کرده برسر مدینة الاسلام بغداد رسید و مستعصم بالله را شهید کرده حکم عا[...] بقتل اهل اسلام داد و هشت لک نفوس را بیدریغ ته تیغ کرد عمارات دولتیه را آتش زد خانه ها را ویران ساخته کتابها را در دریا انداخت تا دو ماه آب دجله [...] از خون بیگناهان چون بحر احمر احمر و گاهی از سواد کتب چون بحر اسود اسود - اکثر اهل تاریخ بر آنند که آنروز بد در تاریخ آغاز نزول اسلام است و از آن [...] مسلمانان را هیچگاه آن عزت و جاه دست نداده ـــ

۲/ که آنرا مدینة الاسلام و دار السلام نیز میگویند مردم در محل بیان کون وجه تسمیه آن میگویند که نوشیروان عادل را درین مقام باغی بوده است که هر هفته در انجا نشست [...] بداد مظلومان میپرداخت ازین جهت نامش به بغداد شهرت گرفت مگر درین ایام همینکه نام بغداد بر زبان میرسد تصویر سلطنت و جلال خلافت بنی عباس در نظر [...] گرمیگردد و هیچ بجانب روزگار نوشیروان خیال منتقل نمیگردد اول کسیکه در سنه ۱۳۲ھ بنیاد این شهر مینو سواد در نهاد و دار الخلافه خویش گردانید ابو جعفر منصور [...] در انقی است میگویند در کل دنیا همین یکشهر است که بهیئه آبادی آن بصورت دائره واقع شده است ایوان خلافت را مثل مرکز در وسط شهر بنا کرده بود دجله اهل [...] اگرچه درین جزو زمان غیر از تجارت گاه بیش نیست شاید بمشکل چهل هزار خانه را دارا باشد مگر در عهد خلافت بنی عباس ثروت و مکنت این شهر بجائی رسیده [...] بود که شصت هزار حمام و سی هزار مسجد و بقول گبن مورخ ۸۶۰۰ مارستان بزرگ در خود میداشت و مردم شماری این ده لک تجاوز کرده بود وسعت و معموری آن از انایم سا[...] قیاس باید کرد که این شهر شانزده باب میداشت هر باب بمسافت ۸ میل از یکدیگر دور تعمیر کرده بودند ۳/ دجله از کوهستان آرمینیا برآمده و عمود [...] عرب را سیراب میکند طولش ۳۰۰ فرسنگ است این رازنده رود و اروند اراد دارمل رود نیز میگویند - نینوا - سلیوشیه - وطیفون - وموصل عثمانی [...]

دیاربکر برکنار او آباد اند و از وسط بغداد میگذرد ۴ در ملک اندلس که آن را اهل فرنگ اسپانیه گویند خاندان بنی امیه از سنه ۹۲ هـ ۷۱۱ ع

سنه ۴۲۹ هـ ۱۰۳۸ ع و در غرناطه شهریست خوش سواد و در اندلس تا سنه ۸۹۷ هـ ۱۴۹۲ ع سلطنت کرده اند فردانند پادشاه نصارا غرناطه را محاصره نموده ابو عبدالله

غل اموی که دران اوقات برسریر خلافت متمکن بود از میان غایب گردید نصارا غرناطه را استیلا یافته صلای قتل عام درداد ند و بقیة

لسوف را بجور و تعدی نصارا ساخته موریسکو (نیم عیسوی) نام گذاشتند و کسانی را که از قبول دین عیسوی ابا نمودند گردن زده زنان آنها را تا به های آهنین و سنگهای

تشین گرم کرده بر پشت گذاشتند آخر فلیپ ثالث شاه اسپانیه براین جور و جفا هم بسند نکرده تقریباً ده لک نفوس را که بظاهر از خوف شمشیر ملت

عیسوی قبول کرده بودند و در باطن محبت اسلام میداشتند از خانمان آواره ساخته بطرف شمال افریقه جلا نمود —

۵ قرطبه (کاردوا) - نام شهریست در اسپانیه برلب دریای وادی الکبیر (گیوڈول کیویر) آباد ان که فصیلش همه از سنگ ست در عهد خلافت بنی امیه ۱۶۰۰

مسجد و ۹۰۰ حمام و ۵۰ دار الشفا و هشتاد مدرسه میداشت —

۶ اشبیلیه - (شویل) - اسم هم دار الخلافهٔ بنی امیه بود از قرطبه بفاصلهٔ چهار روزه راه آباد ست —

۷ فلیپ ثالث شاه اسپانیه بعد از کشت و خون بسیار اهل اسلام را از اندلس بیرون کشید چنانچه دران سرزمین که تا ۸۰۰

سال اهل اسلام حکومت کرده بودند امروز ازبرای نام هم مسلمان یافت نمیشود -

۸ حالا دولت اسپانیه قطعی کرده ست که تا کسی تذکره نداشته باشد دران ملک قدم نگذارد و اهل اسلام را از برای

سیر و تفریح هم نمیگذارند .

مصر گر از رونق افتاده ست ایران نیز هم ‏ ‏ هند گر سرمست غفلت شد خراسان نیز هم

پارس گر پابست افلاس ست توران نیز هم ‏ ‏ گر برون شد اندلس از دست یونان[1] نیز هم

ای دریغ آن ملک تونس[2] آوخ آن رومیلیا[3]

گر فرانسه غصب کرد آن این دگر بلگیریا

خیز تا برگرد افریقه[4] برآئیم اشکبار ‏ ‏ گاه بر تکرور[5] بر درفور[6] گه گرئیم زار

گه نشینیم از خیال شهر زهرا[7] سوگوار ‏ ‏ گه بیاد غرب بیا باشیم یکدم بیقرار

یاد کردن همرهان را از مروت دور نیست

پیش ما نسیان عهد دوستی منظور نیست

۱ ملک یونان نیز تابع سلطنت اسلامبول بود و اکنون از سنه ۱۸۲۷ ع از ربقهٔ اطاعت سلطان روم آزاد شد ۲ تونس - در افریقه مملکتی ست

که اهل اسلام آنرا در قرن اول فتح نموده بودند دولت امویه عباسیه و عبیدیه یکی بعد دیگر بران تسلط میداشتند تا آنکه در سنه ۶۱۰ هـ ۱۲۱۳ ع عبدالواحد

بن ابی بکر بن عمر الحفصی که از قبل ناصر بابد محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبد المومن خلیفه مراکش بران استیلا یافته سلطنت جداگانه دران سرزمین

قایم ساخت تقریباً ۳۲۹ سال خاندانش بران حکمران بودند بعد از انقلاب ادوار در تصرف اسپانیه درآمد و فرنگیان دران قبض و تصرف

نمودند تا آنکه در سنه ۹۸۲ هـ ۱۵۷۴ ع حضرت سلطان سلیم بن سلیمان اعظم آنرا باز در حوزهٔ حراست اسلام آوردند و الحال از دست تصرف دولت عالیهٔ

عثمانیه نیز بدر رفته ست و تحت اثر دولت فرانسه ست ۳ رومیلیا - بیشتر از باجگذاران عثمانیه بود و حالا بلگیریا آنرا از دست تصرف

ح۱ سلطان روم بدر برده ست ح۴ افریقه - اهل اسلام درافریقه ازمصر گذشته تالب آب نیگر رسیده ملک گانا وملک فنگره
ح۵ تکرور وکوکو را در حوزهٔ تصرف آوردند بعد ازان برستا آرد ح۶ درفور د وبرنو وتمبکتو ومَلی که برساحل بحر افریقه واقع اند متصرف
گردیدند وازجانب دیگر از آبنای باب المندب گذشته تا زنجبار رسیده مقدشون وملنده - سونالا - گلو - وموزنبیق را بندرگاه
های خود ساختند الآن بعضی ازان اماکنه تحت تصرف انگلیس ست وبعضی در قلمرو فرانسه درآمده ست وبعضی را پرتگال قابض شده
ح۷ این شهر را نا ... در ملک اندلس بالای کوه آباد کرده بود ح۸ حصهٔ جنوبی پرتگال را فتح نمود اهل عرب (المغرب) ومغرب نام دیده
نام گذاشته بودند چنانچه اهل یورپ نیز آنرا انگریو میگویند آن سرزمین تا سنه ۷۴۰ھ (۱۳۴۰ء) در قبضهٔ خلفای بنی امیه اندلس بوده الآن
اسلام بالبره ازان مقام برافتاده ست ابوبکر بن عمر لمتونی در سنه ۴۵۰ھ (۱۰۵۸ء) شهر اکمک را گرفته از تلمسان تالب آب بحر محیط سلطنت
خود را وسعت داده مراکش را تختگاه خود قرار داده بود .

آنقدر راندیم بگران تا وطن شد ناپدید — هرچه بود از زاد ره با ما بپایان دررسید
رفته رفته کار ما آخر برسوائی کشید — در غریبی جان ما از بهر خود آفت خرید
باد صحرائی وزید وبخت ما را خواب برد
ناگهان سیلی درآمد رخت ما را آب برد

در عرب جرئت نماند ودر عجم همت نماند — در بخارا شوکت ودر بلخ هم صولت نماند
در خراسان قوت ودر قرطبه زینت نماند — ثروت اندر مصر ودر هندوستان دولت نماند
رفته رفته غرهٔ اقبال ما گردید سلخ
تا هجوم آورد سختی عیش ما را کرد تلخ

نسل گر باقیست لیکن جوهر همت کجاست — هاشمی غیرت کجا وخالد جرأت کجاست
زور ایوبی کجا وطارق نصرت کجاست — غزنوی ثروت کجا وموسوی شوکت کجاست
این زمان از نامداران جز نشانی بیش نیست
سرگذشت عهد یاران جز بیانی بیش نیست

جود معن اقبال سنجر شوکت الپ ارسلان — فضل هارون عدل مامون صولت صاحبقران
رزم بابر بزم اکبر شهرت شاه جهان — وای حسرت یک بیک از چشم خلایق شد نهان
از سر ما رفت گر ظل همایی یادش بخیر
اتفاق هم دگر نیز از بر ما کرد سیر

حب قوم ورحم خویشاوند مهر دوستان — جوش غیرت پاس عزت آبروی دودمان
در دلت صدق نیت حفظ وضع خاندان — زین فضایل هم نیابی در گروه ما نشان
ایکه در عالم بگشتی همچو دیدستی شگفت
رخت ما را دزد برد وخانه را آتش گرفت

ح ۱ حضرت خالد سیف الله بن ولید سپاه سالار فوج اسلام فاتح دمشق الشام رضی الله عنه ح ۲ خاندان ایوبیه کردیه که از سنه ۵۶۶ھ ۱۱۷۱ء تا سنه ۹۲۲ھ ۱۵۱۶ء

در ملک مصر سلطنت کرده اند اول ایشان فاتح بیت المقدس ملک الناصر سلطان صلاح الدین یوسف ابن ایوب بوده است .

ح ۳ طارق ابن زیاد الصدفی که جبل طارق بر نام او شهرت گرفته است اول کسیست که ملک اندلس را در سنه ۹۲ھ ۷۱۱ء فتح نموده .

ح ۴ اگرچه اسلام از پیشتر قدم در هندوستان نهاده بود مگر در سنه ۳۶۲ھ ۹۶۰ء محض برکت دولت غزنویه بنیاد حکومت اسلام در هند قایم

گردید اگرچه سبکتگین از دریای سند عبور نکرد اما سلطان محمود غازی تا بسومنات رسیده بنیاد کفر را متزلزل نمود .

ح ۵ موسی ابن نصیر البکری سپه سالار فوج خلیفه ولید ابن عبد الملک فاتح اندلس (هسپانیه) که طارق غلامش بود -

ح ۶ معن - ابن زیاد ح ۷ ، سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی در سنه ۵۱۴ھ ۱۱۲۰ء بر کل فارس حکمران بود -

ح ۸ الپ ارسلان پور طغرل سلجوقی در اصل اسرائیل نام داشت مگر مردم جوهر جلادت و شجاعتش را دیده الپ ارسلان یعنی بزرگ شیر

میگفتند چون این سلطان عظیم الشان در سنه ۴۶۲ھ ۱۰۷۰ء نزدیک شهر اخلاف لشکر یونانیان را شکست داده شاه یونان روبانس واجنس را

که ملت عیسوی میداشت گرفتار کرده باز از راه مروت و فتوت رها نمود خلیفه بغداد قایم بامر الله عباسی او را لقب اعزاز الدین عطا فرمود .

ح ۹ خلیفه هارون الرشید که بسبب ابهت و شوکت و ابهت و وسعت سلطنت واسط الخلفا لقب میداد در سنه ۱۲۰ھ ۸۰۹ء بر مسند

خلافت نشسته جزیرهٔ قبرس و جزیرهٔ صقلیه را که الآن بسسلی شهرت دارد تحت تصرف الطالیا است فتح نموده ——

در سنه ۱۹۳ھ ۸۰۹ء وفات یافت .

ح ۱۰ عبد الله ابو العباس مامون الرشید خیلی علم دوست و فیاض و فاضل بوده است در سنه ۱۹۸ھ ۸۱۳ء بعد از برادر خود امین بر سریر خلافت

جاگزین گردید در عهد وقتش اکثر علوم یونانی و عبرانی و رومی و سریانی و هندی در لغت عربی ترجمه پذیرفته است

ح ۱۱ بابر بواسطهٔ پنجم با میر تیمور کورگان میرسد در سنه ۹۳۰ھ ۱۵۲۴ء هندوستان را مسخر نموده و در دهلی سلطنت چغتائیه را قایم ساخت آخرین

ایشان ابو ظفر سراج الدین بهادر شاه بود که در سنه ۱۸۵۸ء سلطنت انگلیس او را در الزام بغاوت اسیر ساخته برنگون فرستاد -

ح ۱۲ صاحبقران امیر تیمور کورگان در سنه ۷۸۵ھ ۱۳۸۳ء که تمام خراسان را مسخر نموده باز ترکستان و تاتار و ایران جارجیه - عراق عرب و کوردم

ملتان را فتح نموده است بلکه پارهٔ از ملک روس را زیر پا آورده بود و ارادهٔ تسخیر چین را داشت که اجلش فرا رسید .

ح ۱۳ اکبر جلال الدین ابن همایون پادشاه که خیلی بی تعصب رعایا پرورانیده است در سنه ۹۶۳ھ ۱۵۵۶ء بعمر چهارده سالگی برجای پدر

نشست از رایان جیپور دخترها گرفته در نکاح خود و پسر خود جهانگیر در آورد و این فخر از پیشتر شاهان اسلام را میسر نشده بود

ح ۱۴ صاحبقران ثانی محمد شهاب الدین شاهجهان پادشاه دهلی نو که شاهجهان آباد میگویند آباد کردهٔ اوست و زبان اردو

که الحال شیرین ترین السنهٔ هند است تربیت یافتهٔ دربار اوست در سنه ۱۶۶۶ء وفات یافت ۱۲

شد معطل فکر ما چون کار و بار ما نماند   شد دو دست ما تهی چون اعتبار ما نماند
همت ما پست شد چون اعتبار ما نماند   این همه شد چون بعالم روزگار ما نماند
تنگدستی فاقه مستی فکر پستی میکنیم
خودستائی خودفروشی خودپرستی میکنیم

سر بذلت چون نسازد چون بعزت دشمن است   تن بمحنت چون نسازد چون براحت دشمن است
دل بنعمت چون نسازد چون بنعمت دشمن است   جان بنکبت چون نسازد چون بغیرت دشمن است
هر کسی نالد ز دست غیر ما از دست خویش
ما بدست خود بریش اندر فرو بردیم نیش

آنکه با ما اندرین وادی بچوگان بوده اند   دستبردی کرده اند گوی ما بربوده اند
این زمان بر حسرت ما حسرتی افزوده اند   پیش و پس بر ما زبان طعنها بگشوده اند
لیک ما را بخت بد در گوشها سیماب ریخت
غیرت از ما رخ نهفت و بر سر ما خاک ریخت

دامن صحرا فراخ و میل فرسخ ناپدید   تا بمنزلگه ازین وادیست بس راه بعید
وقت ما بیگه شد و هم خواب ما طولی کشید   همتی باید که بتوانیم تا مقصد رسید
وه چه زیبا گفت روزی از رهی یک ره روی
سست کوشیها درین صحرا ایزد بکوی

سنگ راه ما بغفلت پیش رو دیوار نیست   پای ما در خواب شد دامن‌ته کهسار نیست
گرچه میدان بس خطرناک و رهش هموار نیست   لیک با چندین خرابی آنقدر دشوار نیست
همت ار یاری کند مقصد در اول منزل است
نیت ار راسخ بفیتد جمله مطلب حاصل است

ای دریغا چشم ما گر اندکی بینا ستی   تا بدیدی آنچه حال ما درین صحرا ستی
کاش صبحی در قفای این شب یلدا ستی   تا حجاب غفلت از پیش نظر برخاستی
سر برآرید ای کله داران که وقت از دست رفت
وقت رفت از دست آب از جوی و تیر از شست رفت

آه یا لهفا علی تغییر احوال الرّجال   آه یا ویلا علی فقدان آثار الکمال
سکرت ابصارنا من دور کاسات الملال   فانتبه یا قوم قد ضل الجبل ضاق المجال
والستار الصبح یا مرهون نوم لا تتم
عجلن عجل فهذا الوقت مغتنم

قد وقع اصحابنا فی ورطة من غفلة　　ضیّعوا اوقاتهم من جهلهم فی عطلة
قد اضاعوا العمر لا کن ما لهم من عبرة　　العجب کل العجب کیف رضوا من ذلة
من طریق الذل والادبار هم لا یرجعون
لیت شعری هم یخوضون الی ما یصنعون

ایها الخلان مستی پیشه غفلت آشنا　　تا سر تل موج زد اینجا نه کن سیل بلا
چند مانید ای عزیزان در مصیبت مبتلا　　کوششی تا از سر خود این بلا سازیم وا
ورنه روزی این عمارت سرنگون خواهد شدن
نام بد در کوچه و برزن برون خواهد شدن

بعد از این گر جوهر مردی و غیرت رفت رفت　　دولت و اقبال و نام و ننگ و عزت رفت رفت
همت ای یاران خدا را گر سعادت رفت رفت　　چند نالم از سعادت گر شرافت رفت رفت
آبروی قوم چون شد پیش مردم ریخته
هر بزی باشد بپای خویشتن آویخته

کاخ ملت آنکه خوش عالی بنا افتاده است　　سایهٔ او بر سر شاه و گدا افتاده است
گر نه امروز است فردا خود ز پا افتاده است　　تا چو غفلت بد بلای در قفا افتاده است
از جهالت تا بکی خود را چنین رسوا کنیم
همتی تا باز این کاشانه را برپا کنیم

چند فارغ از خیال قوم و ملت زیستن　　چون بهایم چند زیر بار ذلت زیستن
همچو مرغان قفس در قید محنت زیستن　　فکر آزادی نکردن در مشقت زیستن
زندگی این است گر تف بر سر این زندگی
زندگی در بندگی بگذشت ای شرمندگی

بر سر قومی چو از گردون فرو آید بلا　　میکند خورد و کلان را دهر پامال جفا
نی از آن محفوظ میماند توانگر نی گدا　　گاه چو سنگ آری بیک نهج او فتد اندر خلا[۱]
گر بر این حد است گر با خود بسوزد خشک و تر
داده از طوفان آتش آگهی ترمومتر — مقبل الحرار

[۱] فیلسوفان قدیم بر محال بودن خلا قایل بودند میگفتند که هیچ جائی نیست خالی از هوا باشد چنانچه در اطاقی که از هر طرف بسته باشد و مرور باد هم نباشد اگر کسی یک پر مرغ را با سنگ گران از بالا بپائین سر دهد چون که آن اطاق از هوا مملو است سنگ بیکدحه بر بر میافتد و هوا باعث ثقل در هبوط آن سنگ مزاحم نمیشود و از انجاکه پر مرغ اخف از سنگ است هوا در هبوط آن مزاحم میگردد از ینجهت پر مرغ بتدریج از بالا فرو میآید، اما دانایان فرنگ درین زمانه خلا را بمشاهده اثبات نموده اند بذریعهٔ آله که مخصوص از برای هواکشی است هوا را از اطاق برون کشیده پر مرغ را با سنگ یکجا از بالا بزیر سر میدهند چون اطاق را از هوا خالی نمایند لهذا پر مرغ با سنگ یکجا بزمین می افتد و هوا مثل سنگ مزاحم پر مرغ در هبوط نمیگردد.

شور محشر می برارد سر ازین گردی که خاست　　زانکه خیل فتنه اش در پیش و حسرت در قفاست
کار گرد شوار گشت هرگز نخواهد گشت راست　　هان و هان یاران مرا روی سخن سوی شماست
گرچه حال ما بظاهر قابل تغییر نیست
لیکن این از سوی تقدیرست و از تدبیر نیست

الحذر ثم الحذر زین سست کوشی الحذر　　همچنان باقی است کار ما و وقت آمد بسر
ایندرخت تنبلی نارد بجز ادبار بار　　الحذر تا می نسازد حال ما از بد بتر
این وبا صد شهر آبادان بیابان ساخت است
این بلا صد خانهٔ آباد ویران ساخت است

بسکه ما را دست چرخ از سردمهری ها فشرد　　در دل ما گرمی هنگامه آرائی فسرد
ذوق صحبت همچو خون مرده زیر پوست مرد　　رفت حب قوم با خود دین و دولت نیز برد
تا رمیدن شیوه کرد این بخت نافرجام ما
نیم وحشی بر زبان انجمن شد نام ما

اقوام متمدنهٔ یورپ اهل اسلام را نیم وحشی و اقوام افریقه را که بالمره از علم و حکمت بی بهره اند وحشی تام میگویند

از خمار بینوائی قوم ما برجا فسرد　　هرچه یادی بود از علم و عمل از یاد برد
چیست باقی در خمش تا با کسی خواهد سپرد　　زان پرانده وشینه می امشب بجز دوشینه درد
علم راجح نیستش هم فهم ناجح نیستش
نفس لایم نیستش هم عقل ناصح نیستش

ایدریغا قدر وقت از کاهلی نشناختیم　　دولت اسلاف را در داو اول باختیم
آتشی اندر متاع عافیت انداختیم　　خانه از سامان خود را از خرد پرداختیم
همچو ما خود را کسی در انجمن رسوا نکرد
آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد

پیش دانا نیست عیبی سخت تر از کاهلی　　لیک عیب جاهلی بدتر ز عیب کاهلی
کاهلی دانی چه باشد مادر لایعقلی　　خواهر افلاس و دخت عسرت و لاحاصلی
کاهلی بر هر که زد افتاد از بالا بسر
شد غنی محتاج ازو محتاج ازو محتاج تر

وقت میگوید باواز بلند ای دوستان　　هست بر تعلیم بنیاد ترقی این زمان
در طلسمش هست گنج ثروت ملت نهان　　در فروغش هست فر مکنت قومی عیان
بوالعجب تعویذ از بهر حصول غربت است
نسخهٔ تسخیر ملک و کیمیای دولت است

علم گر یاری نماید برق گردد نامه بر — می پراند مرد را اندر هوا بی بال و پر
گه بحکمت میکشاید زیر دریا رهگذر — گاه طی الارض میسازد نمایان در سفر
از فروغش آدمی انسان کامل می شود
بر فراز ذروهٔ مقصود نایل می شود

ای بسا مملوک از وشد مالک سیف و قلم — ای بسا صعلوک از وشد فاضل شیخ الحرم
ای بسا مفلوک از وشد داور خیل و حشم — ای بسا شب کوک از وشد صاحب طوغ و علم
شد بسی صفار از وی خسرو فرمان روا
شد بسی نجار از وی شاعر شیرین نوا

گر به بینی گرم بازار تجارت هم از وست — ور به بینی قدر روز افزون حرفت هم از وست
شهریار انرا تباهی زور قوت هم از وست — مرزبانان را فلاح اندر فلاحت هم از وست
سلطنت را شوکت و عز عیت هم از وست
حفظ ملک و امن دولت فخر ملت از وست

کاش گردد قوم ما مایل بتهذیب رسوم — تا نماید ملک را آباد از نشر علوم
پرتو افشانی کند اصحاب ما مثل نجوم — گه بایران گه بتوران گه بیونان گه بروم
باز باغ علم از ما سر بسر ریان شود
وز بهار بوستان ما فلک حیران شود

گر بغفلت قوم ما پابست شد پس چاره چیست — عزت اسلاف گر از دست شد پس چاره چیست
از بلندی گر فتاده پست شد پس چاره چیست — ور زنادانی تعصب مست شد پس چاره چیست
چند از فکر بهی آزاد باید زیستن
چند چون بیچارگان ناشاد باید زیستن

آخر ای حسرت بدست گریبان چون شدی — گر نه یاد عزیزان پس فراز آن چون شدی
ای فروغ اقتدار از ما گریزان چون شدی — نیستی گر اتفاق قوم پنهان چون شدی
یاد ایام گذشته نیستی الغم اگر
پس چرا بیوجه میسوزد دل ما ایقدر

هم تو ای میجار یا گو عزت ما بود چون — هم تو ای شروهنه گو سطوت ما بود چون
هم تو ای رومانیا گو شوکت ما بود چون — هم تو ای هسپانیه گو صولت ما بود چون
آخر ای غرناطه سر کو قصهٔ اقبال ما
شرح ده ای قرطبه یکشمه از حال ما

ما رومانیا - پیشتر ما تحت سلطان روم بود بعد از جنگ روم و روس در سنه ۱۸۷۸ء مطابق عهدنامهٔ برلن - سرویا - رومانیا و مانتی نیگرو همه از ربقهٔ اطاعت سلطان ترک آزاد شدند .

بلخ را از دور دیدم شوکت سنجر نداشت   بر در دهلی گذشتم صولت اکبر نداشت
لکنهو را سیر کردم هیچ سر افسر نداشت   کم دو چارم شد کسی آنجا دو چشم تر نداشت
علم رفت فضل رفت دولت دنیا برفت
جوش زد افلاس و نکبت آبروی ما برفت

هست دهلی گر بجا آن تخت طاوسش کجاست[1]   کورگانی عزت و آن فخر ناموسش کجاست
آن غریو نوبت و آن غلغل کوسش کجاست   یادگاری در جهان جز رنج و افسوسش کجاست
دست گیتی چون نمود آن شهر را بیت الحزن
گریه میدارد بیاد شهر یارانش جمن[2]

بست بر قصر شهانش آشیان زاغ و زغن   برخرابیهای دهلی گریه دارد انجمن
چشم زخم روزگاران ساخت در چشمک زدن   حلقهٔ ماتم فصیلش قلعه اش دار المحن[3]
بر فتاد از زیب و زینت رونق کارش نماند
سرد شد هنگامه اش گرمی بازارش نماند

پیش ما فرفریدون کرد رایت واژگون   شد بباد حملهٔ ما قصر کسری سرنگون
لیک چون کج رفت ما گردش گردون دون   کار بار ما دگرگون گشت از ریب المنون[4]
دهر از ما مهربانیهای خود را باز داشت
ننگ میدارد ز ما چندانکه بر ما ناز داشت

۱ داکتور برنیر در سیاحت نامهٔ خود مینویسید که من این تخت را بچشم خود دیده ام که تابش جواهرات چشم بینندگان را خیره میساخت چهل ملیون روپیه
اینزمان حضرت شاه جهان برو صرف کرده بود .

۲ جمن رودیست که بر ساحل آن دهلی نو که بشاهجهان شهرت دارد واقع ست فصیلش همه از سنگست .

۳ قلعهٔ دهلی را شاه جهان در ایام سلطنت خود از سنگ سرخ بنا کرده قلعهٔ معلی نام نهاده بود .

۴ ریب بالفتح گردش زمانه و ریب المنون حوادث روزگار .

هر چمن شد از بهاران پر ز یاس و نسترن — هر دمن از گشت دامن پر ز نسرین و سمن
هر طرف از لاله و گل صد هزاران انجمن — لیک باغ ماست از فصل خزان بیت الحزن
هر گل پژمرده می یابی درین بستان سرا
رو بکنجی خون گری ای بلبل دستان سرا

تا بشور از خلایق راز تغییر سنین [۱] — فتنه ها در بار دارد گردش گوئی زمین
قرن ها گردید و گردد تا قیامت همچنین — گاه مستولیست بر وی مهرگان گه فرودین
سایه گستر بر سر روس ست گه بر فرق چین
انقلاب او ظهور صنع رب العالمین

چون خزان آید به بستان رخت بندد برگ و بار — از لباس خرمی عریان بماند شاخسار
لیک باشد بوستانبانان همچنان در انتظار — تا رساند گردش ایام پیغام از بهار
سوسن و سوری بروی یکدگر خندان شود
باغبان را چشم روشن خانه آبادان شود

نیست یکروز خوش از گردون نصیب ما مگر — میشود از آبیاری مزرع ما خشک و تر
مال و دولت بهر ما واژونه می بخشد اثر — دیگران را نفع و بهر ما همیدارد ضرر
زانکه مایل میکند ما را سوی عیش و نشاط
بنماید حک ز لوح سینه حرف احتیاط

مرد را ادبار از سر عقل زایل میکند — سوی پستی رتبه اش هر لحظه مایل میکند
در طریق مقصدش دیوار حائل میکند — رفته رفته تا بناکامیش زایل میکند
خانه اش را سازد از جاروب محنت رفت و رو
وز لگدکوب حوادث بنماید کند و کوب

بهر تو افلاس شاید خانهٔ دیگر نماند — یا برای جور تو جز ما کسی در خور نماند
تا نهادی دست خود بر فرق ما افسر نماند — وه چه گفتم افسر شاهی کله بر سر نماند
رو برون زینجا خدا را خانهٔ دیگر طلب
اینک آمد جان ما از دست ناداری بلب

[۱] این شعر مطابق نظام شمسی است گویند فیثاغورث حکیم قایل بدان بود که آفتاب ساکن و زمین متحرک است، اما بعد از وی بطلمیوس قایل گردش آفتاب و سکون زمین گردیده مسئله نظام ارضی را رواج داد تا آنکه قوپرانقوس که از حکمای مملکت پوریسیه در ۹۴۷ ه باز مسئله نظام شمسیه را بتجربه اثبات نموده و درمیان اهالی فرنگ مشتهر ساخت. واکنون حکمای فرنگستان شمس را ساکن و زمین را متحرک میدانند.

نیست خود ما را چو در تعلیم کامل تربیت — زین جهت محروم ماند اولاد ما از تربیت
در مدارس نیست‌شان رغبت بکسب معرفت — در مجالس نیست‌شان شوق حصول معرفت
شغلشان شطرنج و نرد و کار بیشترشان قمار
یا بگرد کوچه‌ها گشتن چو اشتر بی مهار

چون نیفتد قوم ما در ذلت و بیچارگی — چون عزیزان را فتاده کار با آوارگی
جنده بازی لهو ساز فسق و امردبارگی — بنگ نوشی خام جوشی مستی و آوارگی
زنان فاحشه
نیست پروا دختر و زن گر بماند بی لچک
بزمشان خالی نباید که باشد از عجیک

این فقیهان یافته کز ریششان اسلام زین — بحثشان آمین بالجهر است یا رفع الیدین
کرده تکفیر مسلمانان امت نصب عین — سب و دشنام مخالف کرده بر خود فرض عین
در بگیر و دار با مقلد صحبت اهل حدیث
این بآن مشرک بخواند آن باین گوید خبیث

آنقدر شد اختلاف شیعه و سنی ز هم — که نگنجد بغض و کینشان بمیزان و رقم
آن یکی مر دیگری را میکند با فسق ضم — و این یکی را دیگری با کفر سازد متهم
از تعصب بسکه شد در طبعها راسخ عناد
نیست ممکن در میان هر دو هرگز اتحاد

در نهاد ما همانا عنصر تنقید نیست — جوهر تحقیق لا بل ماده تقلید نیست
فکر ما را سیر جز در مبحث تجرید نیست — آنچه در کار است در وی قوت تسوید نیست
قوم را گشتست فاسد گوئی اخلاط حواس
نیست ثابت امتیاز او ز بطلان قیاس

کند افتاد دست داس ما و شد وقت درو — حکمت یونان نیرزد این زمان با نیم جو
مزرع ما هیچگه خالی نخواهد شد ز خو — تا نباشد جان ما آگه ز تحقیقات نو
پور سینا در شفای روح ازین قانون نگفت
دوستان این طلق زین آتش نمیگردد شگفت

چیست تدبیر این زمان علم و هنر آموختن — کهنه تقویم مقالات ارسطو سوختن
چون حریفان از صناعت بهره اندوختن — ملک ما از پرتو شمع کمال افروختن
تا تلف نکنید عمر خویشتن در بردمات
واگذارید این زمان این منطق و این ترهات

هست اسباب ترقی پیش ارباب تمیز — اهتمام اندر فلاحت کوشش اندر حرفه نیز
در تجارت گرمیٔ بازار و سودا سود خیز — تا به پیش چشم اقران قوم ما گردد عزیز

اطلبوا الارزاق یا خلان من اسبابها
ادخلوا اوطان یا خلان من ابوابها

از در همت رهی آری بصدر عزت است — بر مراد دل رسیدن هم ز پای همت است
جوهر مردی و مرآت علو فطرت است — عنصر آزادیٔ قوم و فروغ ملت است

گرد شبنم صبحدم این معنیم خاطر نشان
بردن از همت توان آب از زمین بر آسمان

پس ممانید العزیزان وقت عرض جوهر است — رهروان را اشتیاق کامیابی در سر است
هر که آمد زود تر در بزم جایش برتر است — وانکه آمد دیر تر جا ایستاده بیرون در است

اهل دانش بزم را شاهانه آئین بسته اند
از پی اصلاح حال خویشتن بنشسته اند

هر تنی در لجهٔ بهبود نسل خود غریق — بر سر اسار جنس از مهر با انیا شفیق
روی خود بر تافته هر یک ز راه بیتق — گرم رو تر از شعاع شمس[1] در طی طریق

در طریقه گشته سرگردان چو انجم هر طرف
یافته از سعی وافر رتبهٔ عز و شرف

هر که ورزد در امور دنیوی تقلید دهر — بیگمان یابد بکام خویش از اقبال بهر
در خلافش حسبت بر جان گرامی کرد قهر — هم بدست خویش گرداند طعام خویش زهر

از دناهت خویش را در چشم مردم خوار کرد
جان خود را رشخند کوچه و بازار کرد

فکر کامل سعی وافر همت ار محکم شود — نیت راسخ اگر با جهد کافی ضم شود
اتفاق راستان در کار پیدا هم شود — بعد چندی شاید از اقبال هم همدم شود

هیچ کاری جز بجد و جهد با سامان نشد
روم[2] الکبرا بیک روز اندر آبادان شد

ح ۱ شعاع شمس در یک لحظه که شصتم حصهٔ دقیقه بیابشد مساحت ۱۸۶۰۰۰ میل را طی میکند ح ۲ این مصرع ضرب المثل زبان انگریزی است که شهر روم باین قشنگی در یکروز آباد نشده است بلکه بعد مرور دهور وسعی فراوان معموری پذیرفته است یعنی کار عظیم در یکروز صورت انجام نمیگردد بلکه سالها باید تا از کوشش بلیغ انصرام پذیرد .

گر نه ایران میکند بر خویش خواب خوش حرام گر نه روم از جان و دل مایل شود بر انتظام
میشود در چند روزی اینهمه ترکی تمام این سخن را راست تر دانید از قول حذام[1]
گر ننیدازند گوش خود بسوی این سخن
زود باشد خر بیارد باقلی را بار کن

از جنون تا چند در تخریب خود کوشیم ما تا بکی خون جگر از دست خود نوشیم ما
چند چشم خود ز عیب خویشتن پوشیم ما چون خم نیل از تعصب تا بکی جوشیم ما
آوخ آوخ کز سخافت پیش هر اغیار و یار
فاش شد عیب ما کالشمس فی نصف النهار

طبع قوم افتاد از درس و از تعلیم دور باغض الخل[2] از میان سرکه چون گردد نفور
از تعصب برده ره در هوش ادراکش فتور دیده اش را کرده غفلت کور از کحل غرور
کاش از عبرت نهد در پیش چشش[3] مکرسکوب[4]
تا بزرگش ناله میآید این راس العیوب

بسکه شد مکر و تملق جاگزین در طبع شان بی خطر حرفی نمیآیند بیرون از زبان
هر کجا یابند از اقبال و از ثروت نشان چانه جنبانی کنند از هرزگی بوزینه سان
هر زمان از چاپلوسی پیش ارباب دول
خویشتن را خوار میسازند از مکر و حیل

با خرد نسبت نداریم آنقدر بیگانه ایم میرمیم از آدمیت آنقدر دیوانه ایم
در خراب آباد وحشت با جنون همخانه ایم با چنین دیوانه گی در زعم خود فرزانه ایم
در تعصب نیک از بدی نه پنداریم ما
آنچه عیب دیگران ست آن هنر داریم ما

۱/ حذام نام زنیست که در عرب بصداقت مشهور ست کما قیل .

اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام

۲/ باغض الخل نام سگیست که بالطبع از سرکه نفرت دارد اگر کسی آنرا درمیان سرکه بیندازد فوراً برجسته خود را از آن بیرون می اندازد .

۳/ چش - مخفف چشم ست - حضرت سعدی میفرماید . کور مقری بخوانی چش حور وش

۴/ مکرسکوب آلتیست که بدان اشیائ خورد بزرگ میآیند و آن را خورده بین هم میگویند .

تا فلک بر ما نمیدانم چها آرد بلا　　باز آب بحری بنیم طلاطم آشنا
باز از طوفان خبر دادست مقیاس الهوا　　اندکی بیدار سازد ناخدایان را خدا
از برای کار خود تا چارهٔ پیدا کنند
بهر حفظ زورق دین بادبان بالا کنند

یا رسول الله برای درد ما درمان فرست　　مهدیٔ آخر زمان یا عیسیٔ دوران فرست
خشکسال مردمی شد یوسف از کنعان فرست　　قوم شد غرق جهالت نوح کشتیبان فرست
گر نگیری خواجه دست از پا او فتد
او فتد آنسان که نامش هم ز دنیا او فتد

درد ما سخت است جز لطف تو درمان کی شود　　بس پریشانست حال ما بسامان کی شود
این شب محنت بجز مهر تو پایان کی شود　　کی شود این مشکل آسان جز تو آسان کی شود
یا رسول الله غریب بینوا افتاده ایم
دستگیری کن بگرداب بلا افتاده ایم

بر سر منبر برآ وعظ نصیحت ساز کن　　بر رخ ارباب معنی باب حکمت باز کن
مردگان را جان نو در قالب از اعجاز کن　　دور گردان را ز رحمت سوی خود آواز کن
دور از چشم خلایق پرده پندار ساز
قوم را از خواب غفلت یکدمی بیدار ساز

بار دیگر آشنائی ده عرب را با عجم　　تا نماند اختلاف شیعه و سنّی بهم
بانگ برزن شورشی این جرفروشان باز کم　　بغض و کین قوم گردد رهگرا سوی عدم
هرچه فرمائی بجان و دل بران قربان شوند
وز برای نشر دینت یکدل و یکجان شوند

قوم را کردند ترسازادگان غارتگری　　یا رسول الله مسلمانی ز گبران میخری
روز فردا گر کنی امروز فرما داوری　　داد مظلومان ستان از دور چرخ چنبری
فتنهٔ دجال را از بطش خود بنشان ز جوش
شورش یاجوج را از پاس خود گردان خموش

خرمن ما سوخت برق از کشت کار ما مپرس　　حاصل ما برد باد از روزگار ما مپرس
ناتوان خشت غباریم از دیار ما مپرس　　چارهٔ فرما خدارا حال زار ما مپرس
حال ما می بین مبین هرگز سوی کردار ما
صدگره افتاده است از دست ما در کار ما

مرحبا ای حامیان دین احمد مرحبا — حبذا ای رهروان جادهٔ شرع هدا
کشتی اسلام افتاده ست در بحر هدا — هان قدم مردانه بردارید از بهر خدا
اندرین ره با شما توفیق حق گردد رفیق
زانکه گویند اهل دل اول رفیق آنگه طریق

عزت ما ننگ ذلت برنتابد بیش ازین — طعن اعدا را حمیت برنتابد بیش ازین
جان ما زخم شماتت برنتابد بیش ازین — فرق ما بار وزامت برنتابد بیش ازین
زین سپس در چشم مردم سرخ رو خواهد شدن
جهد کردن از تلاش آبرو باید شدن

یا امیدی کو عبث بیتاز در دنبال ما — زانکه کاری پیش خواهد رفت از اقبال ما
باز آب رفته می آید بجوی حال ما — نسبتی هرگز نمیدارد بما امسال ما
رخ برافروز ای امید ای چارهٔ بیچاره گان
ای رفیق رنج راه از وطن آواره گان

پیر برنا را نظر بر روی پر انوار تست — آفرینش را فروغ از تابش رخسار تست
زندگی روشن بصر از جلوهٔ دیدار تست — کشت زار عمر را آب بقا رفتار تست
تا بکش از شمع رخسار تو فانوس خیال
ور لگد کوب تو فرق رنج و حسرت پایمال

چون بهیجا هر دو سو لشکر مقابل میشود — وز غبار اندر نظر دیوار حائل می شود
تا بزانو دشت از خون یلان گل می شود — وز سر مرد دلاور هوش زایل می شود
چون کشاید سوی میدان چشم خود برکرده سر
جلوه آرا بیند از آئینه ات روی ظفر

دایهٔ ما محنت توئی سرمایهٔ عشرت توئی — دایهٔ نیکی توئی همسایهٔ راحت توئی
گنج حکمت نقد دولت جوهر همت توئی — علت ایجاد و اصل فطرت خلقت توئی
میرسانی طالبان را بر سر گنج کمال
ملک و ملت را براری از رنج نکال

تو عصای دست موسی در بیابان بودهٔ — کشتی نوح نبی هنگام طوفان بودهٔ
بوی پیراهن پی یعقوب کنعان بودهٔ — یوسف صدیق را غمخوار زندان بودهٔ
تو ببابل بودهٔ همراز اسرائیلیان
تو بفارس بودهٔ انباز اسماعیلیان

ای فروغ آفرینش آیهٔ فضل خدا　　برتو مائل خاطر مردم چو که بر کهربا
یکره از راه کرم در پیش مشتاقان بیا　　خیر مقدم حبذا اهلا و سهلا مرحبا
بزم ما را رشک باغ برلن و پاریس کن
در هنر سرآمد آفاق چون انگلیس کن

باغ ما پژمرد گر فصل بهارش هم توئی　　کشت ما گر خشک گردید آبیارش هم توئی
گر تمنا گشت خون تیماردارش هم توئی　　آرزو گر گشته شد شمع مزارش هم توئی
درد بی درمان غم را گر بود درمان توئی
نیست بیم از بینوائی چون سر و سامان توئی

ای بهار گلشن ایجاد میائی بیا　　روح بخش عالم احیاد میائی بیا
جان فدایت یا مبارک باد میائی بیا　　کز برای خاطر ناشاد میائی بیا
بینوایان را بشادی مژدهٔ دولت رسان
باز ما را بر فراز و ذروهٔ عزت رسان

یا بشیر القوم این الوقت در ده تلغراف　　گر تلافی میکند کس ماضی گردد معاف
وانکه میورزد ز راه اطلبوا العلم اعتراف　　در مغاک ذلت و ادبار افتد بیگزاف
الحذر یا معشر الخلان ز غفلت الحذر
خانهٔ تان را نسازد جهل تا زیر و زبر

جهر زن در چارسوی شهر با بانگ بلند　　کز فلک قوم جهالت پیشه بیاید گزند
بر وجود سست کوشان دهر دارد ریشخند　　از مذلت بند پا بندد از نمی یابند پند
مردم بی تربیت را خوار سازد دور دهر
همچو دهقان درمیان حلقهٔ اوباش شهر

میخورد امروز خون ما غم فردای ما　　تا چه زاید فتنه آبستن شب یلدای ما
شمع سان سوزد ازین اندیشه سر تا پای ما　　تا چه آرد بر سر این صبح قیامت زای ما
سایه گستر اندرین عهد ار چه ابر ظلمت است
روشنی در چشم امید از فروغ همت است

ایجوانان گر ز همت راه پیدا کرده اید　　وز برای قوم خود فکر مداوا کرده اید
یا تأمل از پی بهبود فردا کرده اید　　خانه اتان باد آباد ان که زیبا کرده اید
این خراب آباد قوم از دستتان معمور باد
همت تان باد عالی سعی تان مشکور باد

المعذرت

من زعیب کم زبانی سالها بودم خموش — شوق نالیدن مرا آورد دیگر بر خروش
تا بزعم خود من حسرت کش خونابه نوش — پخته ام سودا ولیکن خام تر از ترک جوس

نیست آش بنده یاران در خور خوان شما
لب چشی گردید گر میباشد احسان شما

وه چه سازم ناله ام گر هیچ سیر آهنگ نیست — گریهٔ تلخست آخر این نوای چنگ نیست
داستان درد دل از زیب آب و رنگ نیست — نسخهٔ آشفتگی را ترجمان فرهنگ نیست

تلخ نشد از گریهٔ من خواب در چشم جهان
لیک یاران همچنان در خواب شیرین سرگران

نیستم با خود نمیدانم چه هذیان گفته ام — دیده ام خواب پریشان زان پریشان گفته ام
داستان درد دل در پرده پنهان گفته ام — کس چه میداند که من خود تا چه دستان گفته ام

شیونی در پرده دارد گریهٔ هاهای من
کانجمن در ناله میآید ز واویلای من

کی بود با اینچنین بیکیفی کس مفتقر — یا باین شوراب تلخ و ناگوارا منتظر
گرچه دارد عیب تا پا بود گیها مستتر — ایها الساقی ادر خذ ما صفا دع ما کدر

گرم کن زین باده بزم حضرت احباب را
سرگذشت عهد پیشین یاد ده اصحاب را

تمت بالخیر

لیسی پنجشنبه ۵ دلو ۱۳۱۲